

چیستی فصاحت در کلمه و ارکان آن

عماد الدین مهدی زاده دستجردی^۱

چکیده

قبل از این که کلامی بلیغ باشد، باید فصیح باشد. یکی از خصوصیات که باید کلام فصیح داشته باشد، فصیح بودن تک تک کلمات است. در ابتدا ما باید بدانیم که اهمیت فصاحت کلمه و کلام چیست و چرا ما از آن بحث می‌کنیم؟ در این جا سه دلیل وجود دارد که عبارت هستند از علاقه انسان به زیبایی و جمال که زیبایی کلام هم جزء آن است و آشنا شدن با قرآن و ایجاد کلامی فصیح. حال باید دید که یک کلمه باید چه خصوصیتی داشته باشد تا بتوان گفت که این کلمه فصیح است؟ مشهور علمای بلاغت گفته‌اند که یک کلمه باید از تنافر و غرابت و مخالفت با قیاس خالی باشد تا بتوان گفت که فصیح است. البته بعضی موارد دیگر هم اضافه کرده‌اند. نکته‌ی دیگری که وجود دارد این است که آیا فصاحت فقط امری لفظی است یا معنا نیز در آن تأثیر دارد؟ نظر برخی از علمای بلاغت مانند جرجانی این است که معنا نیز در فصاحت کلمه موثر است.

کلید واژگان: فصاحت، کلمه، تنافر، غرابت



مقدمه

علم ادبیات عرب، دارای شاخه‌های متعددی می‌باشد و علوم زیادی را در بر می‌گیرد. یکی از مهم‌ترین علوم که زیر مجموعه علوم ادبی قرار دارد، علم بلاغت است. علم بلاغت در درجه‌ی بسیار بالایی از اهمیت قرار دارد تا جایی که بعضی از علمای بلاغت گفته‌اند که آشنایی با این علم برای کسی که می‌خواهد از دریای عمیق و معارف ناب قرآن کریم بهره‌بردار و استفاده کند، ضروری و لازم است.

قبل از این که کلامی بلیغ باشد، ابتدا باید فصیح باشد. یکی از شروط فصاحت در کلام این است که تک تک کلمات آن فصیح باشد. بنابراین باید دید که چگونه کلمه‌ای فصیح می‌شود؟ برای پاسخ به این سوال باید در ابتدا دانست که فصاحت به چه معناست؟ در این جا نکته‌ی دیگری که وجود دارد این است که اهمیت فصیح بودن کلمه و کلام چیست؟ سوال دیگری که بسیار مهم است این است که فصاحت کلمه تنها به لفظ بر می‌گردد یا معنا نیز در آن دخیل است؟

در بین کتب علمای گذشته کتاب‌هایی مانند الايضاح فی علوم البلاغة و المختصر به این بحث پرداخته‌اند.

۱. ساختار لفظی فصاحت

۱-۱. فصاحت از جهت صرفی

فصاحت مصدر از فَصَحَ يَفْصُحُ است. مصدر، اسمی است که دلالت بر حدث، مانند قتل یا ضرب، یا دلالت بر حالت مانند حُسْن می‌کند. مصدر خود به انواع مختلفی تقسیم می‌شود: مصدر اصلی، مصدر میمی و مصدر صناعی. فصاحت مصدر اصلی است و دلالت بر حدث می‌کند. مصدر اصلی به دو دسته تقسیم می‌شود:

۱. مصدر فعل ثلاثی مجرد که اوزان آن سماعی است و باید برای پیدا کردن اوزان آن به قوامیس مراجعه کرد؛ البته قواعدی غالبی برای آن مطرح کرده‌اند.
۲. مصدر فعل ثلاثی مزید که اوزان آن قیاسی است و دارای ابواب مختلفی است که در کتب صرفی به آن اشاره شده است و بیان آن خارج از محدوده این مقاله است.



همان طور که قبلاً بیان شد فصاحت، مصدر اصلی از فَصَّحَ يَفْصِّحُ است؛ بنابراین از دسته اول است. فَعَّلَ از افعالی است که همواره لازم است و مصدر آن بر یکی از سه وزن فَعَالَة، فُعُولَة و فَعَلَ است؛ مانند فصَح که مصدر آن فَصَّاحَة است یا سَهَّلَ که مصدر آن سَهَّوَلَة است یا كَرَّمَ که مصدر آن كَرَّم است. بنابراین، فصاحت مصدر لازم و ثلاثی مجرد است. (طباطبایی، ۱۳۸۵، ۲۰۸ و ۲۰۹)

۱-۲. معنای لغوی فصاحت و مشتقات

آن طور که در کتب دسته اول لغت بیان شده است، فصاحت را هم معنا و مرادف البیان دانسته‌اند. در تعریف البیان نیز گفته شده است که البیان مصدر ثلاثی مجرد از بان بیین می‌باشد. (بان بیین بیانا) بان بیین نیز فعل لازم ثلاثی مجرد به معنای اَتَّضَح (واضح و روشن شد) است. بنابراین البیان که مصدر از بان بیین است به معنای اَتَّضَّاح (روشن شدن و آشکار شدن) است. در نتیجه چون الفصاحت به معنای البیان است، الفصاحت نیز به معنای روشن شدن و آشکار شدن است. (فیروز آبادی، ۱۴۱۰ق، ۳۲۹؛ مدنی، ۱۳۸۴، ۴۴۲؛ موسی حسین یوسف، ۱۴۱۰ق، ۲۰۲؛ ابن سیده، ۱۴۲۰ق، ۱۶۴؛ زبیدی، ۱۳۱۳، ۱۵۴؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ۵۴۴) اکنون برای این که معنای این مصدر واضح‌تر شود، به بیان استعمالات مختلف مشتقات الفصاحت می‌پردازیم.

۱. أَفْصَحَ یا فَصَّحَ یا فَصَّحَ اللَّبْنِ به معنای سکنت رغوته یا ذهب اللبأ عنه است. معنای رُغوة، رَبْدُ اللَّبْنِ یعنی چربی شیر است. بنابراین سکنت رغوته، به این معنا است که چربی شیر، ساکن و زائل شده است و شیر خالص و واضح شده است. اللبأ نیز به معنای اولین شیری است که گاو بعد از تولد گوساله اش به او می‌دهد. خصوصیتی که این شیر دارد، این است که دارای رنگ زرد و چربی می‌باشد. بنابراین فَصَّحَ اللَّبْنِ یا أَفْصَحَ اللَّبْنِ یا فَصَّحَ اللَّبْنِ، به این معنا است که شیر زردی و چربی اش را از دست داده است و رنگ آن واضح شده است.

۲. أَفْصَحَتِ الشَّاةُ نیز به معنای خلصت لبنها است. معنی این جمله مانند مورد اول است.

۳. أَفْصَحَ الصَّبْحَ هنگامی گفته می‌شود که هوا روشن شود.

۴. أَفْصَحَ الصَّبِيَّ هنگامی گفته می‌شود که کودک، گفتارش واضح شود.

۵. أَفْصَحَ الْأَعْتَمَ (اغتم به شخصی گفته می‌شود که نمی‌تواند صحبت کند و کلامش واضح نیست).

هنگامی گفته می‌شود که شخص بتواند به درستی صحبت کند و کلامش واضح شود.



۶. أفصح الاعجمی، هنگامی گفته می‌شود که شخصی که غیر عرب است بتواند به زبان عربی صحبت کند و کلامش برای عرب زبان واضح شود.
۷. هم چنین گفته شده است که حیوانات به دو دسته تقسیم می‌شوند: فصیح و اعجم. منظور از فصیح در اینجا انسان ناطق و منظور از اعجم در اینجا حیواناتی است که قدرت بر نطق ندارند. بنابراین در اینجا فصیح، هم معنا و مترادف با ناطق دانسته شده است.
۸. یکی دیگر از استعمالات، یوم مفصح است که در تبیین معنای آن گفته‌اند یوم لا غیم فیهِ و لا قُرٌّ (غیم به معنای ابرها و قر به معنای سرما است.)
۹. استعمال دیگر، جاء فصیح النصارى است. منظور از فصیح، عیدی می‌باشد که مخصوص مسیحیان می‌باشد و آن عید، عیدی است که در آن حضرت مسیح علی نبینا و آله و علیه السلام ظاهر شدند.
۱۰. هم چنین از عرب شنیده شده است که گفته است أفصح عن الشیء افساحا. در بیان معنای این جمله گفته شده است که شخص مطلبی را روشن و واضح کند.
۱۱. فَصَّحَ الرجل وَ نَفَّصَّ الرجل نیز هنگامی گفته می‌شود که شخصی عرب زبان باشد و فصاحت او در کلام افزایش یابد.
۱۲. هم چنین استعمالاتی از فصیح که صفت مشابه است، شنیده شده است، مثلاً کلام فصیح که به معنای کلام بلیغ است. هم چنین گفته می‌شود که لسان فصیح که به معنای لسان طلق (سلیس و روان) است. هم چنین فصیح، صفت برای رجل نیز می‌آید که در لغت به شخصی گفته می‌شود که زبان روانی در سخن گفتن دارد و کلام خوب را از بد می‌شناسد. هم چنین در کلام عموم مردم به شخصی که معرب باشد فصیح گفته می‌شود. (زمخشری، ۱۹۷۹، ۴۷۴؛ جوهری، ۱۳۷۶، ۳۹۱؛ مدنی، ۱۳۸۴، ۴۴۲؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۵، ۳۲۹؛ ابن سیده، ۱۴۲۱ق، ۱۶۴؛ ازهری، ۱۳۱۳، ۱۵۴؛ ازهری، ۱۴۲۱ق، ۱۴۸؛ ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ۵۰۶؛ موسی حسین یوسف، ۱۴۱۰ق، ۲۰۲؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ۵۴۴؛ فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ۱۲۱؛ ابن درید، ۱۹۸۸، ۵۴۱؛ صاحب، ۱۴۱۴ق، ۴۶۳)
- بنابراین از استعمالات مختلفی که فَصَّحَ داشت فهمیده شد که تمام معانی که برای مشتقات این فعل ذکر شد، حول معنای روشن شدن و واضح شدن و خالص شدن است.



۲. فصاحت از جهت اصطلاحی

در اصطلاح علم بلاغت، فصاحت وصفی است که در سه مورد استعمال می‌شود: ۱. مفرد ۲. کلام ۳. متکلم

مقصود از فصاحت، وضوح خاصی در هر یک از این موارد است. موضوع این مقاله، فصاحت در کلمه می‌باشد. (حبنکه، ۱۴۱۶ق، ۱۱۱؛ تفتازانی، ۱۴۱۱ق، ۱۹؛ خطیب قزوینی، ۱۴۲۴ق، ۱۹)

۳. وجه احتیاج به فصاحت (اهمیت فصاحت)

انسان موجودی است که میل و علاقه به زیبایی و جمال در او وجود دارد و این، امری فطری است. این زیبایی و جمال، دارای زمینه‌های متفاوت و مختلفی است. این جمال و زیبایی، گاه در زمینه‌ی مشاهدات است مثلاً مشاهده‌ی یک گل زیبا، انسان را به وجد می‌آورد و از آن طرف، مشاهده‌ی یک منظره‌ی زشت انسان را ناخشنود می‌سازد. گاهی از اوقات این زیبایی در زمینه‌ی شنیدن است، مثلاً انسان یک صوت را می‌شنود و از آن لذت می‌برد، مانند صدای بلبل. گاهی از اوقات هم بعضی از صداها را می‌شنود و نسبت به آن‌ها احساس تنفر می‌کند. بعضی از اوقات این زیبایی در زمینه‌ی تخیل و تفکر می‌باشد. هم چنین در زمینه‌های مختلف دیگری که این مطلب وجود دارد. (حبنکه، ۱۴۱۶ق، ۲۰ تا ۲۲)

یکی از زمینه‌هایی که زیبایی در آن مطرح می‌شود، کلام است. علم فصاحت و بلاغت، دو علمی هستند که هدفشان زیبا سازی و جلوه دادن به کلام است. این زیبایی در کلام، تأثیر بسیار زیادی در نفس انسان و میل پیدا کردن انسان به آن کلام دارد. این خصوصیت مطلبی نیست که ملاک و معیاری تخصصی داشته باشد، بلکه ملاک و معیار آن، ذوق انسان است. حال برای این که فرق بین کلام زیبا و غیر زیبا از یکدیگر مشخص شود، توجه شما را به یک مثال از قرآن کریم جلب می‌کنیم. هنگامی که به این آیه از قرآن کریم ﴿وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَّمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ (هود، ۴۴) توجه می‌کنیم، زیبایی و ظرافت این کلام، انسان را به خود جذب می‌کند. در این آیه، تناسب داشتن کلمات با یکدیگر و روان بودن آن‌ها زیبایی خاصی به کلام بخشیده است. (جرجانی، ۱۴۲۲ق، ۹۳). دانستن و به وجود آوردن چنین کلام زیبایی، تنها با دانستن علم فصاحت و بلاغت ممکن



است. پس یکی از فواید یادگیری علم فصاحت و بلاغت، این است که باعث می‌شود انسان بتواند کلام زیبا را از غیر زیبا تشخیص دهد. هم چنین خود بتواند کلامی زیبا را خلق کند. علمای بلاغت به این مطلب تصریح کرده‌اند که یادگیری این علم، بسیار مهم و ضروری می‌باشد، زیرا فهمیدن اعجاز و مطالب نغز و پر محتوای قرآن کریم که منبع فصاحت و بلاغت است بدون یادگیری و فهم علم فصاحت و بلاغت میسر نیست. بنابراین کسی که می‌خواهد در دریای عظیم قرآن کریم غور کند و مطالب آن را متوجه شود و از گنجینه‌های قرآن کریم بهره مند شود، باید در ابتدا با فصاحت و سپس با بلاغت آشنا شود. اگر شخص با این دو علم آشنایی نداشته باشد، نمی‌تواند بهره‌ای از این دریای بی‌کران علم و معرفت ببرد. در صورتی که شخصی سر رشته‌ای از این دو علم را نداشته باشد و انسی با این دو برقرار نکرده باشد، نمی‌تواند هیچ گونه حظ و بهره‌ای از معارف و دریای عمیق قرآن کریم ببرد. (ابوهلال عسکری، ۱۴۱۹ق، ۲؛ ابن حجره الحموی، ۲۰۰۴، ۵؛ تفتازانی، ۱۴۱۱ق، ۱۶)

۴. فصاحت در کلمه

چیزی که در لسان علمای بلاغت مشهور است، این است که سه مورد را مخل به فصاحت در کلمه می‌دانند ۱. تنافر ۲. غرابت و نامانوسی کلمه ۳. مخالفت با قیاس (تفتازانی، ۱۴۱۱ق، ۲۰؛ الصعیدی، ۱۴۲۶ق، ۱۱؛ المرآغی، ۱۴۱۴ق، ۱۵). اکنون به بیان و توضیح هر کدام می‌پردازیم و در نهایت به اختلافی در این باره بین علمای بلاغت اشاره‌ای می‌کنیم.

۴-۱. تنافر

اولین مشکلی که باعث عدم فصاحت کلمه می‌شود، تنافر است. تنافر، خصوصیتی در کلمه است که باعث سنگینی تلفظ و سخت ادا شدن آن می‌شود. برای این مورد، مثال‌های متفاوتی بیان کرده‌اند. برای مثال گفته شده است که از یک شخص عرب، درباره‌ی ناچه اش پرسیده شده است و او گفته است که «ترکتها ترعی الهعخعو منه» در این عبارت کلمه هعخعو بسیار ثقیل و سخت ادا می‌شود. (خطیب قزوینی، ۱۴۲۴ق، ۲۱؛ تفتازانی، ۱۴۱۱ق، ۲۰). یکی دیگر از مثال‌ها کلمه صهصلق می‌باشد که به انسانی گفته می‌شود که دارای صوت شدیدی باشد. کلمه دیگر اطرغش است که هنگامی استعمال می‌شود که بیماری از مرضی که داشته است، بهبود یابد و خوب



شود. گاهی از اوقات ثقل آن کلمه کمتر می‌باشد، مانند لفظ مستشرز که در بیتی از امر و القیس آمده است یا مانند کلمه المتعثل یا مانند کلمه عشنزر و از این قبیل. (حبنکه، ۱۴۱۶ق، ۱۱۱)

حال سوالی در این جا مطرح می‌شود که چگونه ثقل پیش می‌آید؟ در جواب باید گفت در صورتی که کلمه‌ای در لسان غالب اهل زبان عربی، به علت مخارج حروفی که در آن کلمه وجود دارد، دارای ثقل بود، آن کلمه دارای تنافر است و تشخیص این مطلب به ذوق سلیم اهل زبان بر می‌گردد. (حبنکه، ۱۴۱۶ق، ۱۱۱؛ المرآغی، ۱۴۱۴ق، ۱۵). البته عده‌ای از علمای لغت تلاش کرده‌اند که ضابطه و قاعده‌ای برای تنافر بیان کنند. به عنوان مثال عده‌ای از آنان گفته‌اند که قرب مخارج باعث می‌شود که ثقل در کلمه به وجود بیاید و مثالی که می‌زنند این آیه از قرآن کریم است ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ﴾ (یس، ۶۰). این افراد می‌گویند که ثقل و سنگینی در کلمه‌ی اعهد است که همزه در کنار حرف عین قرار گرفته است. در این صورت اشکالی پیش می‌آید که بنابراین قرآن دارای فصاحت نمی‌باشد. این دسته از علمای لغت در جواب گفته‌اند که وجود یک کلمه غیر فصیح در یک کلام باعث نمی‌شود که کلام هم از هم فصاحت خارج شود و غیر فصیح شود. علمای بلاغت در جواب گفته‌اند که یکی از شرایط فصاحت کلام، فصیح بودن تک تک کلمات آن است. در نتیجه در صورتی که کلمه اعهد غیر فصیح باشد، بنابراین قرآن غیر فصیح است و این نشانه عجز و ناتوانی خداوند است و خداوند از آن مبرا است. (تفتازانی، ۱۴۱۱ق، ۲۱) البته به نظر می‌رسد این گونه استدلال خیلی صحیح نباشد. در جواب این افراد که گفته‌اند قرب مخارج باعث می‌شود که تنافر در کلمه به وجود بیاید، عده‌ای مثال‌های دیگر مانند فم و شجر می‌زنند که در این مثال‌ها با وجود این که مخارج حروف نزدیک به هم است، ولی ثقل در کلمه وجود ندارد. هم چنین کلمه‌ای مانند ملع که مخارج حروف آن از یک دیگر دور است، دارای ثقل در کلمه است. تعدادی دیگر از علمای لغت سعی کرده‌اند ملاک و معیاری دیگر را بیان کنند. ملاکی که این دسته بیان می‌کنند این است که در صورتی که کلمه ثلاثی باشد، تنافر در آن وجود ندارد و در صورتی که کلمه‌ای رباعی باشد، در بعضی از موارد دارای تنافر نیست مانند عسجد، ولی در صورتی که کلمه خماسی باشد، دارای تنافر استمانند صهسلق. البته این اسامی در قرآن کریم یافت نمی‌شود مگر کلمات خماسی که معرب باشند مانند ابراهیم و اسماعیل. (المرآغی، ۱۴۱۴ق، ۱۵) ولی به نظر می‌رسد که این نظر صحیح نیست و



مثال‌های نقض می‌توان برای آن پیدا کرد. در نتیجه به نظر می‌رسد که ملاک و معیار صحیح برای تشخیص تئافر، همان ذوق سلیم عرب است.

۲-۴. غرابت

دومین خصوصیت از خصوصیات که باعث می‌شود یک کلمه از فصاحت خارج شود، غرابت در کلمه است. غرابت به این معناست که کلمه‌ای وحشی و نامفهوم باشد و معنای آن برای عرب واضح نباشد. در این جا باید به نکته‌ای توجه کرد و آن هم این که ملاک و معیار برای غرابت، عرب فصیح است. به عبارت دیگر اگر کلمه‌ای برای عرب فصیح، یعنی عرب‌های قبل از زمان اسلام و مقارن با اوایل اسلام نامانوس و ناآشنا بود، آن کلمه دارای غرابت است و فصیح نیست. بنابراین کلماتی که برای مولدین، یعنی کسانی که بعد از اسلام و ورود غیرعرب‌ها به دنیای اسلام متولد شده‌اند، نامانوس و ناآشنا باشد را نمی‌توان گفت که غرابت دارند، زیرا در آن زمان کلام عرب از فصاحت خارج شده بود و کلمات بیگانه زیادی به عربی وارد شده بود. به همین دلیل، بسیاری از کلام عرب زمان جاهلی و اول اسلام برای مولدین نامانوس و نامفهوم بود. غرابت و نامانوسی یک کلمه خود به دو دلیل می‌تواند باشد.

۱. کلمه به این دلیل نامانوس و غیرمفهوم است که بین عرب استعمال نمی‌شده است و نادر بوده است. هم چنین برای پیدا کردن معنای آن باید به معاجم مراجعه کرد. گاهی از اوقات با مراجعه به کتب لغت و معاجم، معنایی برای کلمه یافت می‌شود مانند مسخضه که به معنای متسعه می‌باشد یا مانند کلمه‌ی بعاق که به معنای مطر می‌باشد یا مانند کلمه‌ی جردحل که به معنای الوادی است. اما گاهی از اوقات با وجود مراجعه به معاجم و کتب لغت، هم معنایی برای کلمه یافت نمی‌شود، مانند لفظ جحلنجع که در بیتی آمده است و معنایی برای آن وجود ندارد.

۲. گاهی از اوقات به این صورت است که کلمه احتیاج به تخریج و حمل کردن بر معانی بعید دارد، یعنی معنای ریشه آن شناخته شده است، ولی اکنون لفظی از آن مشتق شده است که در بین عرب استعمال نشده است و بنابراین معنای آن واضح نیست و باید معنا را از پیش خودمان حدس بزنیم. مانند قول روبه که یکی از شعرای اسلامی است که بیت شعری را سروده است و در آن از لفظ مسرج استفاده کرده است. بیتی که او سروده است به این صورت است «و مقله و



حاجبا مزججا** و فاحما و مرسنا مسرجا». در این بیت درباره‌ی این که لفظ مسرج به چه معناست، اختلاف وجود دارد. عده‌ای از علمای بلاغت گفته‌اند که لفظ مسرج به معنای سیف سریجیه، یعنی منسوب به سریج است و این بینی در استواء و صاف بودن مانند شمشیر سریج است یا از این باب است که از سراج به معنای چراغ گرفته شده است، یعنی بینی او مانند چراغ، درخشان است. در این جا با وجود این تحلیل‌ها و تخریج‌ها، معنای این کلمه واضح نیست. (خطیب قزوینی، ۱۴۲۴ق، ۲۲؛ جبنکه، ۱۴۱۶ق، ۱۱۳ و ۱۱۴؛ المرآی، ۱۴۱۴ق، ۱۷ تا ۲۰؛ تفتازانی، ۱۴۱۱ق، ۱۶)

۳-۴. مخالفت با قیاس

سومین خصوصیتی که باعث می‌شود یک کلمه از دایره‌ی فصاحت خارج شود، مخالفت کلمه با قیاس نحوی و صرفی است که از کلام عرب استنباط شده است. مانند کلمه‌ی اجلل در این بیت شعر «الحمد لله العلی الاجلل** انت ملیک الناس ربا فاقبلی». در این بیت کلمه‌ی اجلل باید به صورت اجل نوشته و خوانده می‌شد، ولی شاعر به علت ضرورت شعری مجبور شده است که این کلمه را به این شکل بیاورد یا جمع کلمه مفرد عاقل که بر وزن فاعل است، بر وزن فواعل بیاید مانند ناکس که بر وزن نواکس بیاید. یکی دیگر از موارد مخالفت با قیاس صرفی این است که به جای همزه وصل از همزه قطع استفاده شود، مانند این بیت شعر «الا لاری ائنان احسن شیمه** علی حدثان الدهر منی و من جمل». در این بیت کلمه‌ی ائنان دارای همزه وصل است، ولی شاعر برای رعایت وزن مجبور است که آن را به صورت همزه قطع بخواند یا این که به جای همزه قطع از وصل استفاده شود. (خطیب قزوینی، ۱۴۲۴ق، ۲۷؛ جبنکه، ۱۴۱۶ق، ۱۱۴ و ۱۱۵؛ المرآی، ۱۴۱۴ق، ۱۹ تا ۲۱؛ تفتازانی، ۱۴۱۱ق، ۱۶). نکته‌ای که باید به آن توجه کرد این است که بعضی مثال‌ها از عرب شنیده شده است که با

قیاس صرفی مخالفت دارد و عرب نیز آن‌ها را استعمال می‌کند مانند آل و ماء و ابی یابی یا مانند مسجد که باید مسجد باشد. در این جا سوالی که پیش می‌آید این است که چگونه این دو با هم قابل جمع هستند؟ در این جا جواب‌های متعددی داده شده است. عده‌ای در جواب گفته‌اند که این موارد شاذ می‌باشد. عده‌ای دیگر در این جا گفته‌اند مواردی که خود واضع یعنی عرب فصیح آن‌ها را وضع کرده است، استثنا می‌شود و با وجود این که مخالف با قیاس صرفی



است، ولی چون خود عرب فصیح آن را وضع کرده است و استعمال آن شائع است از دایره‌ی فصاحت خارج نمی‌شود. (تفتازانی، ۱۴۱۱ق، ۱۶؛ المراغی، ۱۴۱۴ق، ۱۹). به نظر می‌رسد برای این که مجبور نشویم این موارد را استثناء کنیم، بهتر است نام این مورد را به مخالفت با قیاس لغوی مستعمل در نزد عرب تغییر دهیم، زیرا در این صورت دیگر نیاز نیست تا استثنائی بزنیم.

۴-۴. کراهت در شنیدن

بعضی از علمای بلاغت مورد دیگری را به موارد گذشته اضافه کرده‌اند و آن کراهت در سماع است یعنی کلمه به گونه‌ای باشد که نفس انسان از شنیدن لفظ ناخشنود شود و حالت نامطلوبی به انسان دست دهد. مثالی که برای این مورد بیان می‌کنند، این بیت می‌باشد. «مبارک الاسم الاغر اللقب** کریم الجرشی شریف النسب» (تفتازانی، ۱۴۱۱ق، ۱۶؛ المراغی، ۱۴۱۴ق، ۱۹؛ خطیب قزوینی، ۱۴۲۴ق، ۲۷؛ جبنکه، ۱۴۱۶ق، ۱۱۶). عده‌ای در این جا اشکال وارد کرده‌اند و گفته‌اند که در این مثال‌ها وحشی و غریب بودن کلمه جرشی باعث فصیح نبودن آن است. (تفتازانی، ۱۴۱۱ق، ۱۶). به نظر می‌رسد که این نظر خوب است، چراکه در صورتی که بتوان موارد را کم کرد و موارد متداخل باشند احتیاجی به ایجاد مورد جدید نیست.

۴-۵. طولانی شدن کلمات

عده‌ای از علمای بلاغت مورد پنجمی را برای امور مخل به فصاحت بیان کرده‌اند و آن هم طولانی شدن کلمات می‌باشد. یعنی در صورتی که حروف یک کلمه طولانی شود، باعث می‌شود که کلمه از دایره‌ی فصاحت خارج شود. این امر در مورد کلماتی مانند صهصلق و خنشلیل صحیح می‌باشد، ولی در مورد کلمه‌ای مانند فسیکفیکهم الله که در قرآن است صحیح نمی‌باشد. در مورد دسته اول نیز این تنافر است که باعث شده است که کلمه فصیح نباشد و از دایره‌ی فصاحت خارج شود. بنابراین طولانی بودن کلمه مشکلی در فصاحت آن ایجاد نمی‌کند. (المراغی، ۱۴۱۴ق، ۱۵)

۴-۶. نظر بعضی از علمای بلاغت

بعضی از علمای بلاغت معتقد هستند که نیازی به ذکر هیچ کدام از این خصوصیات و امور



مخل به فصاحت نیست، بلکه تنها خصوصیتی که باعث می‌شود کلمه‌ای از فصاحت خارج شود، این است که نفس انسان از شنیدن آن لفظ کراهت داشته باشد. این افراد دیگر لازم ندانسته‌اند که هیچ مورد دیگری ذکر شود (جرجانی، ۱۴۲۲ق، ۱۰۱). به نظر می‌رسد این نظر تا حدودی صحیح باشد، چراکه تنافر و وحشی و غریب بودن کلمه را در برمی‌گیرد ولی مخالفت با قیاس صرفی را در بر نمی‌گیرد و شامل آن نمی‌شود. جناب ابن اثیر در کتاب خود می‌گوید این مطلب که گفته شود فصاحت یعنی ظهور و وضوح در کلام صحیح نیست، زیرا اشکالاتی به این تعریف وارد می‌شود. اولین اشکال این است که لفظی که زمانی مثلاً برای عرب فصیح واضح نبوده است ولی اکنون واضح شده است را نیز این تعریف در برمی‌گیرد در حالی که گفتیم این لفظ فصیح نیست. اشکال دوم این است که طبق این تعریف ممکن است لفظی برای شخصی واضح باشد و برای شخص دیگری واضح نباشد، در حالی که فصاحت این گونه نیست. سومین اشکال این است که در صورتی که لفظی واضح و بین باشد، ولی انسان از شنیدن آن کراهت داشته باشد، طبق این تعریف فصیح می‌باشد، در صورتی که چنین لفظی فصیح نیست. سپس ایشان برای رفع این اشکالات، فصاحت را این گونه تعریف می‌کند که کلامی که ظاهر و بین باشد، فصیح است. خود ایشان این تعریف را واضح می‌کند و می‌گوید که مقصود از کلمه فصیح کلمه‌ای است که قابل فهم و مانوس باشد و علمای ادب آن را استعمال کنند. ذکر همین خصوصیت به تنهایی باعث می‌شود که الفاظی که قبیح هستند از این دایره خارج شوند، زیرا که علمای ادب و عرب الفاظی را استعمال می‌کنند که حسن و زیبا باشند و انسان از شنیدنش کراهت نداشته باشد. این مطلب را خود انسان با ذوق سلیم خودش متوجه می‌شود. پس بنابراین ایشان ملاک و معیار را عرب می‌داند و الفاظی را که علما و ادبا استعمال می‌کنند را فصیح می‌داند. (ابن اثیر، ۱۴۳۱ق، ۹۱ و ۹۲)

۵. فصاحت امری لفظی است یا معنوی یا هر دو

سوالی در این جا پیش می‌آید که آیا فصاحت تنها مربوط به امور لفظی می‌باشد یا با معنای کلام و کلمه نیز ارتباط دارد. در این جا برای جواب نظر یکی از علمای بلاغت را بررسی می‌کنیم.



۵-۱. نظر جناب جرجانی

عبد القاهر جرجانی معتقد است که نمی‌توان تنها در امر فصاحت کلمه و کلام به لفظ بسنده کرد. به عبارتی تنها ملاک و معیار برای تشخیص فصاحت، امور لفظی نیست، بلکه معنا و هماهنگی آن با دیگر کلمات نیز موثر است. ایشان می‌گویند که قبل از این که ما وارد کلام شویم، ابتدا باید الفاظ درست و صحیح را انتخاب کنیم. الفاظی که می‌توانیم انتخاب کنیم، بعضی نسبت به بعضی دیگر دارای تفاضل و برتری می‌باشند، یعنی ممکن است دو لفظ با وجود این که دارای یک معنا هستند، ولی یکی از دیگری برتر باشد و کلام را زیباتر کند، مانند لفظ لیث و اسد که هر دو برای حیوان مفترس وضع شده‌اند ولی لفظ لیث دلالت بیشتری و واضح تری بر این معنا دارد. سپس ایشان سوال مهمی را مطرح می‌کنند که آیا می‌توان به یک لفظ فصیح گفت و تنها از این جهت به آن نگاه کرد که مثلاً وحشی و غریب نیست یا راحت ادا می‌شود و توجه و دقتی به مکان قرار گیری و هماهنگی آن با کلمات دیگر نداشت. ایشان برای اثبات حرف خود که وجه فصاحت تنها مختص به امور لفظی نیست، بلکه به جایگاه و هماهنگی با سایر کلمات نیز مرتبط است، مثال‌هایی ذکر می‌کنند. اولین مثالی که ایشان می‌آورد این آیه از قرآن کریم است. «وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (هود، ۴۴) در این آیه، زیبایی و لطافتی که مشاهده می‌شود تنها به این دلیل نیست که هر کدام از این کلمات فصیح هستند، بلکه این چینش و هماهنگی الفاظ خود باعث این زیبایی و لطافت شده است. در صورتی که هر یک از این الفاظ جدا از هم به کار می‌رفت و این چنین در کنار یکدیگر نبود، مثلاً تنها ابلعی استفاده می‌شد، دیگر این طراوت و زیبایی در کلام وجود نداشت. بنابراین هماهنگی لفظ با معنا و ارتباط الفاظ با یکدیگر نیز امری موثر در فصاحت می‌باشد. سپس ایشان برای اثبات بیشتر این مطلب می‌گویند گاهی از اوقات یک لفظ مشترک در دو مکان مختلف استعمال می‌شود. هنگامی که این لفظ در جایگاه و مکان اول استعمال می‌شود برای ما طراوت و شادابی دارد، ولی همین لفظ در مکان دیگر این گونه نیست و نفس ما از آن کراهت دارد. بنابراین در صورتی که تنها خصوصیات لفظی باعث فصاحت در کلمه و کلام می‌شدند، نباید این تفاوت مشاهده می‌شد ولی اکنون این تفاوت مشاهده می‌شود. مثالی که ایشان ذکر می‌کنند، کلمه اخذع است.



ایشان می‌گویند که این لفظ یک بار در این بیت از طویل آمده است «تَلَفَّتْ نَحْوَ الْحَيِّ حَتَّى وَجَدْتُنِي** وَجِعْتُ مِنَ الْإِصْغَاءِ لَيْتًا وَأَخْدَعَا» یا در این بیت از جناب بحتری «وَأِنِّي وَإِنْ بَلَّغْتَنِي شَرَفَ الْغِنَى** وَأَعْتَقْتِ مِنْ رِقِّ الْمَطَامِعِ أَخْدَعِي» در این دو بیت هنگامی که انسان با این کلمه مواجه می‌شود، با توجه به سیاق کلام، حسن و زیبایی کلمه واضح و روشن است، ولی در این بیت این گونه نیست «یا دَهْرُ فَوْمٍ مِنْ أَخْدَعِيكَ فَقَدْ** أَضْجَجْتَ هَذَا الْأَنَامَ مِنْ خَرْقُكُ» در این بیت، انسان با سختی و مشقت و نامانوسی مواجه می‌شود و این به علت ناهماهنگی در کلام است. (جرجانی، ۱۴۲۲ق، ۹۴). در صورتی که بخواهیم منصفانه نگاه کنیم، این مطلب صحیح است و نگاه به معنا و ساختار کلام نیز در فصاحت کلمه و کلام تأثیر به سزایی دارد.

۶. پاسخ به یک شبهه

در این جا شبهه‌ای مطرح می‌شود که قرآن کریم کلامی است که احتیاج به تفسیر و توضیح دارد و این مخل به فصاحت است، زیرا در بیان فصاحت کلمه گفتیم یکی از اموری که مخل به فصاحت است، غریب و نامانوس بودن کلمه است و در مورد قرآن کریم نیز به همین صورت است. پس قرآن از دایره‌ی فصاحت خارج است. عده‌ای برای جواب به این سوال گفته‌اند که تک تک کلمات قرآن کریم فصیح هستند و غریب و نامانوس نیستند و این ترکیب و در کنار یک دیگر قرار گرفتن عبارات و کلمات است که باعث می‌شود عبارات قرآن کریم نامفهوم شود و نیاز به توضیح و تفسیر داشته باشد. این مطلب تنها مختص به قرآن کریم نیز نیست بلکه در اخبار و روایات نبوی نیز همین است. هم چنین در اشعار عرب نیز این مطلب به چشم می‌خورد که با وجود این که کلمات هر کدام فصیح و واضح هستند، ولی ترکیب و کنارهم قرار گرفتن این کلمات باعث می‌شود که کلام از فصاحت خارج شود. (ابن اثیر، ۱۴۲۲ق، ۹۳ و ۹۴) این جوابی است که مطرح شده است ولی به نظر می‌رسد که باز جای اشکال باقی باشد، زیرا در این صورت پس کلام فصیح نیست. در این جا جوابی که شاید بتوان داد این است که مفهوم قرآن دارای سطوح و بطون مختلفی است که در سطح عادی و عمومی برای همه قابل فهم است ولی قرآن دارای بطونی نیز است که آن را تنها اولوا الالباب و صاحبان خرد می‌فهمند.



نتیجه‌گیری

از جمیع آن چه در این مقاله آمد به این نتیجه می‌رسیم که اولاً فصاحت امری بسیار مهم است چراکه قرآن کریم، منبع و گنجینه‌ی فصاحت و بلاغت است و بسیاری از ظرافت‌ها و معانی قرآن، جز با دانستن فصاحت و بلاغت به دست نمی‌آید. هم چنین ایجاد یک کلام زیبا و جمیل نیز در گرو دانستن این دو علم مهم یعنی فصاحت و بلاغت است. هم چنین تأثیر زیبا بودن یا نبودن کلام را بر نفس و روح انسان با مثال‌هایی بیان کردیم. نکته‌ی بعد این بود که فصاحت در لغت به معنای وضوح و آشکار شدن است و در زبان عربی مثال‌های متعددی را برای مشتقات فصاحت ذکر کردیم. در اصطلاح، فصاحت وصفی است که برای کلمه و کلام و متکلم استعمال می‌شود. سپس به بیان فصاحت در کلمه و اموری که مخل به آن بود پرداختیم و دانستیم که سه امر اصلی وجود دارد که مخل به فصاحت است که عبارت هستند از تنافر و غرابت و مخالفت با قیاس. البته بعضی از علمای بلاغت به گونه‌ای دیگر به این مطلب نگاه کرده بودند و این را قبول نداشتند که ملاک و معیار درست کنیم، بلکه می‌گفتند ملاک و معیار عرب فصیح است و کلمات و عباراتی که او با آنها مانوس است و استعمال می‌کند فصیح است. سپس به این نکته پرداختیم که آیا تنها این ملاک‌های لفظی برای فصیح بودن کافی است یا خیر و آیا هماهنگی لفظ با معنا و سایر کلمات نیز تأثیری در وضوح و فصاحت کلمه دارد یا ندارد که به این نتیجه رسیدیم که تأثیر به سزایی دارد. و در پایان هم به یک شبهه درباره‌ی قرآن کریم که آیا قرآن فصیح است یا خیر جواب دادیم و متوجه شدیم که قرآن دارای معنایی واضح و روشن برای همه است و علاوه بر آن دارای بطونی است که آن را تنها اولوا الالباب و صاحبان خرد یعنی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام می‌دانند.



فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن حجة الحموي، تقي الدين أبو بكر بن علي بن عبد الله الحموي الأزاري (۲۰۰۴)،
خزانة الادب و غاية الارب (چاپ آخر). بيروت: دار و المكتبة الهلال
۳. ابن دريد، محمد بن حسن (۱۹۸۸)، جمهرة اللغة (چاپ اول). بيروت: دارالعلم للملایین
۴. ابن سيده، علي بن اسماعيل (۱۴۲۱)، المحكم و المحيط الاعظم (چاپ اول). بيروت: دار
الكتب العلمية
۵. ابن فارس، احمد بن فارس (۱۴۰۴)، معجم مقاييس اللغة (چاپ اول). قم: مكتب الاعلام الاسلامی
۶. ابن منظور، محمد بن مكرم (۱۴۱۴)، لسان العرب (چاپ سوم). بيروت: دار صادر
۷. ازهری، محمد بن احمد (۱۴۲۱)، تهذيب اللغة (چاپ اول). بيروت: دار احیاء التراث العربی
۸. تفتازانی، مسعود بن عمر (۱۴۱۱)، مختصر المعانی. قم: دار الفكر
۹. الجرجانی، أبو بكر عبد القاهر بن عبد الرحمن بن محمد الفارسي الأصل (۱۴۲۲)، دلائل
الاعجاز فی علم المعانی (چاپ اول). بيروت: المكتبة العصرية
۱۰. جوهری، اسماعيل بن حماد (۱۳۷۶)، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية (چاپ اول).
بيروت: دار العلم للملایین
۱۱. حَبَّكَة، عبد الرحمن بن حسن (۱۴۱۶)، البلاغة العربية (چاپ اول). بيروت: دار القلم
الدار الشاميه
۱۲. خطيب قزوينی، محمد بن عبد الرحمن بن عمر (۱۴۲۴)، الايضاح فی علوم البلاغة
(چاپ سوم). بيروت: دار الكتب العلمية
۱۳. زبیدی، محمد بن محمد (۱۳۱۳)، تاج العروس من جواهر القاموس (چاپ اول). بيروت: دارالفكر
۱۴. زمخشری، محمود بن عمر (۱۹۷۹)، اساس البلاغة (چاپ اول). بيروت: دار صادر
۱۵. صاحب، اسماعيل بن عباد (۱۴۱۴)، المحيط فی اللغة (چاپ اول). بيروت: عالم الكتب
۱۶. الصعیدی، عبد المتعال، بغية الإيضاح لتلخيص المفتاح في علوم البلاغة (چاپ هفدهم).
بيروت: مكتبة الاداب
۱۷. ضياء الدين ابن الاثير، نصر الله بن محمد (۱۴۳۱)، المثل السائر في ادب الكاتب و



الشاعر. القاهرة: دار نهضة مصر للطباعة و النشر و التوزيع

۱۸. العسكري، أبو هلال الحسن بن عبد الله بن سهل بن سعيد بن يحيى بن مهران (۱۴۱۹)،

الصناعتين الكتابيه و الشعر. بيروت: المكتبة العصريه

۱۹. فراهيدى، خليل بن احمد (۱۴۰۹)، كتاب العين (چاپ دوم). قم: نشر هجرت

۲۰. فيروزآبادى، محمد بن يعقوب (۱۴۱۵)، القاموس المحيط (چاپ اول). بيروت: دار

الكتب العلميه

۲۱. مدنى، على خان بن احمد (۱۳۸۴)، الطراز الاول و الكنز لما عليه من لغة العرب (چاپ

اول). مشهد مقدس: مؤسسه آل البيت عليه السلام لحياء التراث

۲۲. المراغى، احمد بن مصطفى (۱۴۱۴)، علوم البلاغه البيان و المعانى و البديع. بيروت: دار

الكتب العلميه

۲۳. موسى، حسين يوسف (۱۴۱۰)، الافصاح فى اللغة (چاپ چهارم). قم: مكتب الاعلام الاسلامى

